برخی از صحابی های مقری

> إذا تمهّد هذا فنقول: القرّاء صحابیّون و تابعیّون أخذوا عنهم و متبحّرون، و الصحابیّون المقرئون سبعة: أمیر المؤمنین و سیّد الوصیین علیه السلام، و ابیّ، و زید بن ثابت، و عثمان، و ابن مسعود، و أبو الدرداء و أبو موسی الأشعری. و القارئون: ابن عباس، و عبد اللّٰه بن السائب، و أبو هریرة و هم تلامذة ابیّ ما عدا ابن عباس فإنّه قرأ علی زید أیضاً. و التابعیّون المکیّون ستة و المدنیّون أحد عشر و الکوفیّون أربعة عشر و البصریّون ستة و الشامیّون اثنان. و أمّا المتبحّرون فخلق کثیر لکنّ الضابطین منهم أکمل ضبط من المکیّین ثلاثة: عبد اللّٰه بن کثیر، و حمید بن قیس الأعرج، و محمد بن محیصن، و من المدنیّین أیضاً ثلاثة: شیبة، و نافع، و أبو جعفر ابن القعقاع، و من البصریّین خمسة: عاصم، و أبو عمرو، و عیسی بن عمر، و عبد اللّٰه ابن إسحاق، و یعقوب، و من الکوفیّین خمسة: یحیی بن وثاب، و سلیمان، و حمزة، و عاصم و الکسائی، و من الشامیّین أیضا خمسة: عطیة، و إسماعیل، و یحیی بن الحارث، و شریح الحضرمی، و عبد اللّٰه بن عامر[۲]

«إذا تمهّد هذا فنقول: القرّاء صحابیّون و تابعیّون أخذوا عنهم و متبحّرون»؛ دیروز کتابهایی را خدمت شما گفتم تا سر فرصت نگاه کنید و انس داشته باشید تا اینها بیشتر معلوم شود.

«و الصحابیّون»؛ صحابیون دو دسته هستند.**«المقرئون»**؛ که بعد از رحلت پیامبر خدا حالت تعلیم به سائر صحابه و تابعین داشتند.**«سبعة: أمیر المؤمنین و سیّد الوصیین علیه‌السلام»**؛ دیروز از اذان نقل کردم که حتی ابن مسعود که خودش مقری است میگوید که من نزد حضرت ختمت القرآن.

«و ابیّ»؛ ابی هم که از معاریف است.**«و زید بن ثابت»**؛ که سنش از همه کمتر بود. اما عثمان او را متولی جمع مصحف کرد. دلیلی هم که آورد این بود که شیخین او را متولی کردند. قبلاً در این مباحثه از دلیل تولی صحبت شد. دو تایی با هم صحبت کردند و گفتند حفاظ چه شده و... لذا او را خواستند. چیزی که علامت سؤال دارد عبارتی است که زید گفت. گفت اگر حمل کوه‌ها را از من میخواستند آسانتر از این کاری بود که از من خواستند. جلوی این علامت سؤال بود. ما از آن بحث کردیم.

«و عثمان، و ابن مسعود»؛ ابن مسعود در کتابها برای قرائت دو-سه اسم دارد. قرائة عبد الله، قرائة ابن مسعود، قرائة ابن ام عبد،به نظر یکی دیگر همه است.

شاگرد: ابن اروی. در گوهر شب چراغ دیدم.

استاد: مرحوم نائینی. آقا میرزا محمد حسن. یک آمیرزا محمد حسین داریم که آقای نائینی معروف هستند. یک آمیرزا محمد حسن داریم که صاحب گوهر شب چراغ هستند.

«و أبو الدردا»؛ که عمر به معاویه اشاره کرد و گفت ابودردا به‌عنوان قاضی در شام منصوب شود. اصل او انصاری و خزرجی است.

«و أبو موسی الأشعری»؛ این هم معروف است که اصل او از یمن است. من نمی‌دانم ایشان از کجا ابو موسی را جزء مقرئین آورده‌اند. در کتاب‌هایی هم ممکن است آورده باشند. اما من نه مطالعه‌ای دارم و نه اطلاعی.

شاگرد: من دیدم خیلی از او اسم می‌آورند.

استاد: نه، اگر مقری باشد باید شاگرد داشته باشد. باید اسم ببریم و بگوییم ابو موسی بر فلانی اقراء کرده و شاگردش است.

شاگرد: چیزی که بر ذهنم می‌رسد این است که چون در کوفه مصحف ابن مسعود غالب بوده، او هضم شده.

استاد: خلیفه دوم ابوموسی اشعری را به‌عنوان والی و حاکم بصره انتخاب کرد. ابتدا از طرف خلیفه دوم مغیره بن شعبه والی بصره بود. وقتی قضیه پیش آمد که قرار بود رجم شود، زیاد بن ابیه او را نجات داد. گفت من آن امر را ندیدم و خلیفه دوم تکبیری گفت -همه این‌ها در کتاب‌های اهل‌سنت هست- تکبیری گفت و مغیره از رجم نجات پیدا کرد. ولی دیگر نمی‌توانست در بصره بماند. لذا خلیفه او را عزل کرد و او را در کوفه نصب کرد. اهل‌سنت می‌گویند وقتی می‌خواستند با کسی به‌صورت لطیفه برخورد کنند می‌گفتند «غضب الله علیک»؛ خدا بر تو غضب کند، «کما غضب الخلیفه علی مغیره و عزله من بصره و والّاه الکوفه»! این از مثل‌هایی است که مطرح است. وقتی مغیره را برداشت ابوموسی را در بصره گذاشت. بعد هم وقتی عثمان آمد مدتی در همان جا بود و بعد از مدتی او را عزل کرد و در کوفه بود. آن چه که سؤال من است این است که شاگرد ابوموسی چه کسی بود؟ این‌که هضم شود یک چیز است و این‌که بگوید من شاگردش بودم چیز دیگری است. علی ای حال شاگرد، شاگرد است. در این‌که نقل های قرائت از او باشد حرفی نیست.

تنها چیزی که یادم هست –حالا بعداً می‌گردیم و ان شالله بیشتر می‌شود، این را به‌عنوان سؤال تحقیقی خدمت شما می‌گویم- این را یادداشت کنید تا ببینیم این‌که می‌گویند ابوموسی مقری است، شاگردانش چه کسانی بودند.

شاگرد: الآن که یادم آمد ابن اروی عثمان است.

استاد: جزاکم الله

شاگرد۲: مصحف که داشته؟

---

[1] ما شاگرد حاج آقای علاقه بند بودیم. خدا رحمتشان کند. لطف کردند صرف میر را برای من شروع کردند. از مدرسین مهم حوزه بودند. من خبر ندا‌شتم. آن وقت در مدرسه مصلای یزد می‌آمدند و برای من صرف میر را می‌فرمودند. اتفاقا ایام تابستان هم بود. اول فقط من بودم. خیلی اشتغالات داشتند. من الآن تعجب می‌کنم. با سن کم من، به من صرف میر بگویند؟! جلوتر شاید عرض کرده باشم وقتی دو سال بعد من حاشیه شروع کرده بودم، عده دیگری هم آمده بودند. وقتی می‌خواستند بسم الله بگویند فرمودند این دفعه چهل و دوم است که می‌خواهم حاشیه بگویم. بعد اضافه کردند که سی و پنج بار معالم گفتم. همان جا گفتند آقای مصباح و آقای وافی که در قم هستند نزد من معالم خواندند. آقای وافی توی مسجد جمکران را گفتند. یعنی این جور استادی

بودند. وقتی که برای من شروع کردند پنجاه و دو بود. در اتاب‌ستان پنجاه و دو. آن موقع حدود دوازده سیزده سال‌ه بودم. منظور من این بود با این همه اشتغالات می‌آمدند و تدریس می‌فرمودند. آن چیزی که ملیح است و اینکه گفتم شاگرد ایشان هستم برای این بود: ساعت کلاس ساعت هشت بود، حاج آقا می‌فرمودند که من هشت می آیم و نه می رفتند مغازه‌های بود که مدیریت می‌کردند. بعد هم درس می‌آمدند و نماز و... . خیلی اشتغال داشتند! گاهی من هم می‌آمدم آن جا می‌نشستم. سنم کم بود، سال اول و ... ، ساعت هشت می‌آمدم و می‌نشستم. گاهی می‌دیدیم پنج دقیقه به نه بود که حاج آقا وارد مدرسه می‌شدند. نزدیک من که می‌رسیدند با آن ملاحتی که داشتند لبخند می زدند و می‌فرمودند هنوز در ظرف وقت است! منظور اینکه ما آن اول یک ظرف وقت شنیدیم، این جوری! حالا دو دقیقه قبل و بعد دیگر.. . هر چه شما بگویید به دای آنها می‌افتیم.

حاج آقای بهجت کارشان این بود؛ قضایایی از علماء می‌گفتند عجایب و غرائب! برنامه شان بود. از سر ده تشریف می‌آوردند تا ده نیم زیارتشان را تکمیل می‌کردند و صحبت می‌کردند. از همه چیز و از همه دری حرف می‌زدند. بعد از ده و نیم تا یازده اصول می‌فرمودند. این در سال‌های دهه شصت بود. ایشان می‌فرمودند حالا ما اینها را می‌گوییم، نه اینکه ما هم این کارها را بکنیم و اینطور بشویم، بعد می‌گفتند ما که اینها را می‌گوییم به این خاطر است که حداقل از حرام قطعی آن پرهیز کنیم. احتیاطات علماء، کارها و برنامه‌های آنها را می‌گفتند و بعد می‌گفتند ما که اینها را می‌گوییم به این خاطر است که از حرام قطعی پرهیز کنیم.

آقای مامقانی بزرگ، خدا رحمتشان کند، آشیخ محمد حسن جد مامقانی ها هستند. می‌گفتند که ایشان مرجع مهمی در نجف بود. همینطور وجوهات در بیت ایشان وارد می‌شد و تقسیم می‌کردند. این پیرمرد مریض شد و در بستر افتاده بود. یکی از متشخصین علماء نجف به دیدن ایشان آمد. وقت غذای این مریض بود، یک کاسه آبگوشتی برای آقای مامقانی آوردند. تعبیری حاج آقا این بود: گفتند این آقا نگاه کرد و گفتند که این کاسه مرقیت ندارد. باید در آبگوشت یک گوشتی باشد که به آن مرق بگویند. نگاه کرد و دید آب است. ناراحت شد، داد زد که آقا این چه کاری است؟ شما امید شیعه هستید اما به این صورت؟! آن هم در مریضی؟! غذای شما باید این باشد؟! حاج آقا می‌گفتند ایشان که پرخاش هایش را کرد، آقای مامقانی یک جمله گفت- همین ها بود که حاج آقا می گفتند از احتیاطات علما - گفتند آقا از مال چه کسی بدزدم؟! یعنی بخواهم این کار را بکنم باید دزدی کنم. حاج آقا چندین بار این را می‌گفتند.

[۲]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۴

بازبینی #3
ایجاد شده 4 آوریل 2024 12:45:04 توسط ... .
به روزرسانی شده 16 مه 2024 12:20:03 توسط ... .